



مؤسسه کارنگی برای صلح بین‌المللی منتشر کرد:

## سیاست خارجی ایالات متحده در قبال آسیای مرکزی

مؤسسه کارنگی برای صلح بین‌المللی سال ۲۰۱۶ در مقاله‌ای با عنوان «سیاست خارجی ایالات متحده در قبال آسیای مرکزی» (..) ( به مطالعه سیاست آمریکا در قبال کشورهای آسیای مرکزی پرداخته است.

در مقدمه این مقاله آمده است:

سیاست ایالات متحده در قبال کشورهای آسیای مرکزی - متشکل از قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان - از زمان استقلال آن‌ها در سال ۱۹۹۱، شاهد دو فاز بوده است و اخیراً وارد فاز دیگری شده که هم‌اکنون در حال پیشرفت و تکامل است. در جریان فاز نخست، که از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تا حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۱ به طول انجامید، سیاست ایالات متحده بر سه اولویت متمرکز بود: تأمین امنیت میراث تسلیحات کشتار جمعی شوروی، کمک به کشورهای آسیای مرکزی برای دستیابی و دفاع از حاکمیت و استقلال نوپای شان و نیز حفظ تمامیت ارضی شان در برابر تجدید حیات بالقوه نئوامپریالیسم روسی و سرانجام شکستن انحصار روسیه بر خطوط لوله و مسیرهای انتقال نفت و گاز آسیای مرکزی به‌عنوان ابزاری برای حفظ استقلال این منطقه از روسیه. ایالات متحده به‌طور علنی رویکرد ژئوپلیتیک به آسیای مرکزی را رد می‌کرد و در عوض بر تلاش‌های درازمدت برای پشتیبانی از ایجاد حکومت‌های دموکراتیک، اقتصاد بازار آزاد و ادغام اقتصادی منطقه‌ای تأکید می‌کرد. به‌رغم لفاظی‌های گاه و بیگاه در مورد اهمیت این منطقه، سیاست‌گذاران ایالات متحده عموماً برای آسیای مرکزی، به نسبت اولویت کم‌تری قائل هستند و تعامل آمریکا برای دستیابی به ثبات، امنیت و رفاه و همچنین حکمرانی بهتر محدود باقی مانده است. این رویکرد ایالات متحده در قبال آسیای مرکزی به بهترین وجه در گزارش شماره ۱ تبیین شده است.

چشم‌انداز واشنگتن در قبال تعامل و دخالت در این منطقه به نحو چشم‌گیری پس از ۱۱ سپتامبر تغییر کرد، نشو و نما این سیاست ایالات متحده در قبال آسیای مرکزی به‌تفصیل در گزارش شماره ۲ مورد بررسی قرار گرفته است. بدون شک، کماکان مانند دهه گذشته علاقه به تعقیب دستور کار اصلاحات سیاسی و اقتصادی وجود داشت، اما ملاحظات نظامی و امنیتی بدل به مهم‌ترین عناصر سیاست ایالات متحده در قبال آسیای مرکزی شدند. نیازمندی‌های لجستیکی پشتیبانی از عملیات‌های گسترده ایالات متحده در افغانستان و در نتیجه وابستگی شدید به دسترسی به تأسیسات نظامی منطقه بر تعهد اصلاحات سیاسی و اقتصادی و حقوق بشر اولویت پیدا کرد. ایالات متحده، اهمیت همکاری امنیتی با کشورهای عمده این منطقه و به‌طور گسترده‌تر، موقعیت ژئوپلیتیکی آمریکا در آسیای مرکزی را ارتقا داد. آسیای مرکزی از منطقه‌ای با جایگاه و اهمیت حاشیه‌ای بدل به یکی از اولویت‌های مهم استراتژی ایالات متحده شد، هرچند که اهمیت این منطقه در درجه اول به خاطر نقش کمکی آن به ثبات افغانستان بود تا اینکه خود فی‌نفسه واجد اولویت باشد.

دو فاز نخست مواجهه آمریکا با یک آسیای مرکزی مستقل دارای مضمونی مشترک بود: اهمیت این منطقه برای ایالات متحده تا حد زیادی برآمده از منافی بود که به ذاته به خود آسیای مرکزی بازمی‌گشت، بلکه ناشی از عملکردهای سیاسی، اولویت‌ها و روابط ایالات متحده با کشورهای اطراف این منطقه بود. هم‌زمان که ایالات متحده در حال گذار به ردپا و نقش کم‌رنگ‌تری برای نیروهای خود در افغانستان است، واشنگتن یک بار دیگر نیازمند تعریف و اولویت‌بندی منافع و روابط خود در این منطقه است، خصوصاً هنگامی که روسیه در حال نشان دادن تمایل و توانایی بیشتر برای مداخله در امور داخلی همسایگان خود است. علاوه بر این، هدف بلندمدت هر دوی پکن و مسکو برای بسط نفوذشان در آسیای میانه، می‌تواند به افزایش تنش‌ها میان این دو قدرت و احتمالاً بین کشورهای منطقه منتهی شود. رقابت بین این دو قدرت، کشورهای آسیای مرکزی را برای پی‌جویی تداوم دخالت غرب در این منطقه برای مهار جاه‌طلبی‌های چین و روسیه تشویق می‌کند.

به‌طور قطع، رویکرد ایالات متحده به آسیای مرکزی در خلا شکل نمی‌گیرد: تعامل ایالات متحده در این منطقه در بستر سایر منافع و اولویت‌های جهانی آمریکا، بودجه و کمک‌های خارجی محدود دفاعی، تقاضاهای رقیب پیرامون اختصاص ظرفیت‌ها و اولویت‌بندی از جانب مقامات ارشد آمریکا، تعریف می‌شود. در واقع، وقوع بحران‌های متعدد در مناطق دیگر و در همان زمان، آسیای مرکزی را از تمرکز سیاست خارجی و دستور کار امنیتی غرب دور کرد. مبارزه بر علیه دولت خودخوانده اسلامی در عراق و سوریه، بحران در اکراین، جنگ داخلی در یمن و لیبی، اجرای توافق هسته‌ای با ایران، و مواجهه با چینی جسورتر، اولویت این منطقه را که نه صحنه فاجعه بزرگی بود و نه منبع تهدیدات عمده‌ای بر علیه امنیت ایالات متحده، تصاحب کردند. در حقیقت، با خروج نیروهای ایالات متحده از افغانستان، آسیای مرکزی فرصت‌های عمده چندانی برای پیشبرد منافع مهم آمریکا عرضه نمی‌کرد. در این زمینه، پرسش‌ها و مسائل کلیدی متعددی وجود دارد که باید سیاست و استراتژی ایالات متحده در آسیای مرکزی را شکل دهند:

منافع و اهداف ایالات متحده در آسیای مرکزی چه هستند و برای امنیت و رفاه آمریکا یا برای دستیابی به اهداف کلیدی سیاست خارجی و امنیت ملی چه اهمیتی دارند؟

ایالات متحده چگونه باید این اهداف را، با توجه به تنش میان برخی از آن‌ها، اولویت‌بندی کند؟ ایالات متحده باید آماده برقراری چه توازنی میان این اهداف باشد؟

از میان اهدافی که برای ایالات متحده دارای اهمیت بیشتری هستند، کدام‌ها واقع‌گرایانه‌تر هستند و در ده سال آینده به آن‌ها نائل خواهد شد و کدام‌ها درازمدت‌تر و آرمانی‌تر هستند؟

منابع نفوذ و تأثیرگذاری ایالات متحده بر سیاست‌های دولت‌های آسیای مرکزی چیست؟ ایالات متحده چه اقداماتی می‌تواند به منظور افزایش نفوذ خود و استفاده مؤثرتر از آن‌ها انجام دهد؟

با توجه به پیشینه مواجهه آمریکا با این منطقه در یک ربع قرن گذشته و موفقیت‌ها و شکست‌های سیاست آمریکا، این پرسش‌ها و پاسخ به آن‌ها باید در سیاست‌گذاری در نظر گرفته شود. این پیشینه، همراه با روندهای ژئوپلیتیکی و داخلی

در این منطقه، نشان می‌دهد که فرصت‌های آتی برای پیش‌برد منافع ایالات متحده محدود خواهد بود و روابط واشنگتن با کشورهای آسیای مرکزی توأم با چالش خواهد بود.

برای مطالعه و دریافت متن کامل این مقاله، روی لینک زیر کلیک کنید.